ادامه از صفحه اول

توده یا دست سیا؟

جناب احمدی نوشته: «آبراهامیان در جایی دیگر پذیرش درخواست هندرسون را در غروب روز ۲۷ مرداد برای منع تظاهرات و دستور تلفنی در همان جلسه به حکومت نظامی برای منع تظاهرات و پیام رادیویی به ظرفداراتش برای ماندن در خانه، اشتباه فاجعه‌بار مصدق می‌داند». آری، من این سخن را دفاع از حزب توده و توجیه اقدام‌نکردن آن و انتقال تقصیر از حزب توده به دکتر مصدق می‌دانم. در اسناد اخیر صحبتی از اینکه نوشته‌اید: «ممکن است آمریکا تاجر بی‌پاقتم و بسیار مغرور باشد» نشده است. ممکن است در خاطرات هندرسون باشد، اما به موجب اسناد جدید که مورد بحث است، «هندرسون که می‌دانست شاه فرامین غیل و نصب را صادر کرده و عکس آنها را به وسیله اردشیر زاهدی دیده بود، از مصدق می‌پرسد که درست است که می‌گویند چنین فرامینی صادر شده است؟ مصدق انکار می‌کند و می‌گوید به فرض آنکه چنان فرامینی هم می‌بود، او زیر بار نمی‌رفت». من هم معتقد به تهدید هندرسون هستم؛ اما تهدیدی مهم‌تر «در صورت دخالت حزب توده یا حضور در خیابان‌ها» هست که توانسته باشد دولت شوروی بدون استالین و اوادار به سکوت و صدور دستور سفارت ویژه‌ای به دخالت‌نکردن حزب توده کند! بله من هم که شاهد خردسال ماجرا بودم، می‌پرسم چگونه: «حرکت جند دسته از جوب شهر به سمت شمال به سرکردگی کندلات‌های تهران توانست مقدمه حمله تانک‌ها به خانه مصدق و دیگر نقاط حساس شهر شود؟». آقای کیروش احمدی به صفحات کتاب آبراهامیان درباره «بیزرکنمایی خطر کمونیسم در ایران از سوی آمریکا» اشاره می‌کند که ربطی به اسناد جدید مورد بحث ما ندارد. این اسناد مربوط به زمان نزدیک به ۲۸ مرداد و عینا مدارک داخلی آمریکایی‌هاست؛ یعنی برای خودشان بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی نمی‌کنند.

برنامه «نی‌بی آزاکس» که حزب توده و ارفضا آقای آبراهامیان همواره پیشنهد مهم «نی‌بی» (توده‌یازی) آن را از قلم می‌اندازند، فقط به خطر حزب توده نظر دارد، وگرنه آزاکس کلمه‌ای بی‌معنی بود؛ اما نام ماده یاکنکنده معروف همراه با حزب توده، موضوع هدف جنگ سرد را مطرح می‌کند. در این اسناد بعد از مارس ۱۹۵۳ همه‌جا از خطر حزب توده، سرنوشت ادوارد بنش، ایجاد خط دفاعی برای بنش، اشاره شده است. اینکه اپونصر عبید، البته از دید سیاسی چندان معتبر نیست. حزب توده بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ افسر خود و بسیار بیش از یک تفنگ را نداشت. سرکرد ناظم که به دلیل وابستگی به خاندان‌های معتبر خراسان در کارد جاویدان پذیرفته شده و هفته‌ای یک بار نگهبان مسلح اتاق خواب شاه بود و با آگاهی از کشف فهرست سازمان افسران و محل بکارگیاست به ایران شوقی کریخت. با سروان زرهمهایونی که تاجر در همان ۲۸ مرداد برای فرماندهی تانک به اقدسیه رفت و به مناسبت مشارکت در «قیام ملی» نشان و درجه سرکردی گرفت و بعدا محکوم شد. نمونه‌های مشخصی هست، اما نکته مهم این است که حزب توده اصولا به جه مناسبت و با استناد به کدام قانون و با چه نیتی در ارتش وسوخ کرده و سازمان افسری دوم را ۷۰۰ نفر شامل بسیاری از افسران پلس کمترش داده بود؟ با تشکر از اینکه آقای احمدی از من خواسته بطلان نظرات آبراهامیان دانشگاه کرد، اما متسدلا و مستند ثابت کنم. نیازی به این کار نمی‌بینم! ایشان دنبال اثبات عقاید شخصی است که من آنها را تایید نمی‌کنم و من هم نظراتم را در داستان «اسم افخرته» نوشته‌ام. پس آقای احمدی می‌توانند مستدلا و مستندا خلاف آن را ثابت کنند. من ابراهمیان را توجه‌کر اقدامات آشیکرنله و غیرقانونی حزب توده می‌دانم، همچون دفاع از اینکه «حزب توده خعیفه‌تر از این بود که بتواند...» و اینکه «دستور دکتر مصدق مبنی‌بر خودداری حزب توده از مقاومت در مقابل کودتا شد». که توجه‌کر استدلال‌های کلیشه‌ای آن حزب است. حزب توده با دفاع از بیشه‌وری، با اقدام به تورهای سیاسی ماندن محمد محمود و دهقان و تورم محمدرضاشاه که منجر به انحلال آن حزب شد و تورهای درون حزب مانند لنکرانی و دیگران و وابستگی رهبری آن و نبودن شوروی و قربانی‌کردن جوانان و افسران و مسئولیت اصلی ۲۸ مرداد، محکوم است. در کشورهای همسایه ما بارها کودتاهای واقعی رخ داده و باز برخاسته و به زندگی ادامه داده‌اند. ما در آن اتفاق سیاسی که در زمان خودش مهم بود فریز شده‌ایم.

۳- خوشحالم آقای احمدی نوشته: «فقه دموکرات طی امریه مورخ جولای ۱۹۲۵ استالین به رهبر حزب کمونیست آذربایجان شوروی به وجود آمد و در رأس این غائله قرار گرفت و حزب توده نهایتا «بفرموده» مجبور به تعطیل دفاتر خود در آذربایجان و انتقال اتکاتیت و نفرات خود به فرقه دموکرات شد. بله فقط تبدید آمریکای هستای، استالین یا به عقب‌نشینی واداشت: اما حزب توده آن‌قدر قوی نبود که قوام به اجبار به انتلاب را تهدید تی داد. فقه دموکرات طرفداران و قوای کمی نداشت. این نقش قوام بود که پس از خروج شوروی و با واردکردن ارتش ملی ایران توانست بسرعت دستش تحت عنوان «اجتماع روز» برنامه و هدف آن را مطرح کرد که در جلسه‌ای، نحله تابه‌دیداری در آن را به اینجانب دادند ولی داشته به «عدم نشر» آن نکردند و من در تابستان همین سال ۱۳۲۶ با رأسا در تریبون خطابه‌فروش سوار - بازار شیفه‌رخانه - منتشر کردم که شاه‌دارانان، حجت حنیف‌زاده و دکتر معیری در نشر و توزیع وسیع آن در تبریز - و سپس تهران - نقش ویژه‌ای را ایفا کردند. این رساله بعدا به یغمی در سال ۱۳۳۷ در شماره اول و دوم مجله «مجموعه حکمت» چاپ شد. منتشر شد.

«متاع» دارای اساسنامه و اصول ۱۰گانه بود که مرحوم سیدمحمدباقر رضوی، توسط استاد بزرگوار و فیلسوف کم‌نظیر، سیدجلال‌الدین آشتیانی تجدید گردیده بود. من و آن در سال ۱۳۸۶ در هفته‌نامه «بعثت» - چاپ قم - منتشر کردم و بعد در خاطرات مربوط به استاد آشتیانی که چاپ شده است، من کامل آن را نقل کردم.

ادامه در صفحه۱۹

سیدهادی خسروشاهی
رئیس پیشین نمایندگی ایران در مصر

به چهلمین روز درگذشت شادروان دکتر ابراهیم یزدی نزدیک می‌شویم و فرصتی است تا قبل از برگزاری مراسم، جهت آشنایی نسل جوان‌تر با ایشان، نکاتی مطرح شود. آشنایی نگارنده با ایشان به ماه‌های آغازین سال ۳۲ برمی‌گردد که من از حوزه علمیه قم برای شرکت در جلسه هدایت و مراسم انجمن‌های اسلامی دانشجویان به تهران می‌آمدم و فعالانه و مشتاقانه، در همایش‌ها و جلسات آنان حضور می‌یافتم و همین امر موجب ایجاد روابطی صمیمانه با بعضی از اعضای انجمن‌ها، ازجمله دکتر ابراهیم یزدی شد. برگزاری مراسم و اداره امور آن، بیشتر بر عهده دکتر ابراهیم یزدی بود. ولی تقدیر و تشویق آیت‌الله طالقانی و مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم دکتر سحابی و همراهی و همگامی این بزرگواران با دانشجویان، موجب شکوفایی جلسات و برپایی نتایج آن می‌شد.

دکتر یزدی در خاطرات خود، ضمن شرح چگونگی برگزاری مراسم اعیاد مذهبی توسط انجمن‌ها می‌نویسد:

«...یکی دیگر از انجمن‌های انجمن اسلامی دانشجویان، برگزاری جشن‌های دینی نظیر میلاد رسول گرامی (ص) و اعیاد غدیر و قربان بود. در میلاد خجسته رسول گرامی(ص) در سال ۱۳۳۱، انجمن مراسم ویژه‌ای را تدارک دید. اما با وجود چه بسیاری مساعد از زمان، روحانی هیچ مسجدی حاضر نشد امکاناتی در اختیارما قرار بدهد. استفاده از امکانات دانشگاهی نیز با به دلیلی میسر نبود. من که مسئول برگزاری این مراسم بودم، مشکل را با مرحوم طالقانی مطرح ساختم، ایشان پیشنهاد کردند که مراسم در مسجد هدایت برگزار شود و چون خود مسجد کوچک بود و گنجایش آن کافی نبود، موافقت و کمک کردند سالنی که در جوار مسجد و محل مقیم مرحوم هدایت بود در اختیار انجمن قرار گرفت، سالن مفروش و صندلی‌ها چیده شد. برای اولین بار انجمن دست‌نوشته‌نامه‌های زیبایی را تهیه و اعلامیه‌های هم به مناسبت میلاد رسول گرامی (ص) چاپ و منتشر کرد.

برنامه جشن میلاد نبی با شکوه و ابهت خاصی در مسجد - مقبره هدایت، برگزار شد. بعد از مراسم، مرحوم طالقانی به‌شدت مرا به خاطر سخنرانی‌ام تشویق کرد. مرحوم سیدفاضرضا سعیدی به طالقانی گفت: در عمرم به ساز کریه کردمام، یک بار که برای والیبال‌بازیه زیارت امام‌حسین علیه‌السلام به کربلا رفتم. بار دوم که به حج مشرف شده بودم و امشب برای سومین بار، او به یاد آن شب، ترجمه کلام «عذر تقصیر به پیشگاه محمد» را به انجمن اسلامی دانشجویان هدیه کرد.

جشن عید فطر: از حدود سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۰، انجمن اسلامی دانشجویان همه‌ساله مراسم ویژه‌ای را به مناسبت عید فطر برگزار می‌کرد. این مراسم یک بار در کوی دانشگاه، یک بار در دانشکده کشاورزی کرج (۱۳۳۲) و بعدها به‌طور کم‌وبیش مرتب در شهرک گلشهر در کرج برگزار می‌شد. در مواقعی که برنامه در خارج از شهر برگزار می‌شد، در برنامه علاوه بر سخنرانی، شعر، پذیرایی و برنامه‌های تفریحی نیز اجرا می‌شد». دکتر یزدی یکی از فعالیت‌های انجمن را ایجاد رابطه با حوزه علمیه قم می‌نامد: «ارتباط با حوزه‌های علمیه، جنبش روشنفکری دینی از همان آغاز شکل‌گیری‌اش بعد از شهریور ۱۳۲۰ رویکردی ویژه، شفاف و متفاوتها، با روحانیان داشت. روشنفکری دینی با این باور که آثار در فرایند نوسازی و بازسازی باورهای دینی می‌تواند نقش جدی و مثبتی داشته باشد، با آثار ارتباط برقرار ساخته بود. از این میان روحانیان برجسته، آیت‌الله طالقانی، از همه سرپیچ‌تر با روشنفکران دینی پیوند خورد. روحانیان دیگری نظیر کرمه‌ای و راشد هم بعدها با آیت‌الله مرتبط شدند. بعدها طلاب و مدرسین جوان‌تری، همچون بهشتی، موسی صدر و سیدهادی خسروشاهی، حاج سیدعبیا، حاج سیجوادی و در سال‌های بعد از دهه ۴۰ مرداد، مرحوم مطهری نیز به این جمع اضافه شدند و در جلسات هفتگی یا در برنامه‌های دیگر انجمن اسلامی دانشجویان حضور پیدا می‌کردند. من شخصا با این گروه از روحانیان تماس نزدیک داشتم. حضور این روحانیان در محافل روشنفکری دینی و جلسات انجمن اسلامی دانشجویان سبب آن شده بود که آنان با مسائل کلیدی مبارک امام - علیه‌السلام - را در اعلای کلمه حق و ترویج و تایید اسلام و سایر موارد مقوره شرعیه حرف نمایند. از جناب ایشان و سایر دوستان امید دعای خیر دارم. والسلام علیه و علیهم و رحمه‌الله و برکاته.

به تاریخ شهر ۱۶ شهریع ۱۳۹۵ / ۱۳۹۵/۶/۲۵

روحانیه الموسوی‌الخمینی

(کتاب اجازات امام خمینی، چاپ قم، ص ۲۷۰ و صحیفه امام جلد سه، صفحه ۸۶)

در دوران اقامت دکتر یزدی در آمریکا، مکاتبات زیادی - بالغ بر ۵۰ نامه - بین من و ایشان انجام شد که اغلب آنها را - ۲۱ نامه - در خاطرات خود آورده است...

دکتر یزدی به همراهی شهید دکتر مصطفی چمران و برادر ارجمند مهندس محمد توسلی، برای آموزش برنامه‌های جریکی و تدریب مسلحانه، به مصر رفته‌اند. دکتر و فعالیت‌های زیادی را انجام داد که در خاطرات خود به چگونگی آنها اشاره دارد.

همکاری محرمانه

همکاری بنده و فیلسوف معاصر استاد سیدجلال‌الدین آشتیانی با نهضت مقاومت ملی، کاملا «محرمانه» بود و استاد آشتیانی تاکید داشت اگر کسی از طلاب از این امر آگاه شود، ما را «تکفیر» و «تفسیق» می‌کند و شاید هم از حوزه «اخراج» کنند. استاد آشتیانی در همین رابطه، یک بار دستکیر و زندانی شده بود که با توجه به موقعیت ایشان در نزد آیت‌الله بروجردی، با وساطت ایشان آزاد شده بود. استاد آشتیانی از اینکه دستخط او در مورد عدم پذیرش ملاقات با شاه، شهید آیت‌الله بروجردی، «لوفرته بود»، از دوستان می‌گرا سخت کلافه بود و حقیر را هم دعوت به «احتیاط» می‌کرد که من شرح کامل آن را در خاطرات مربوط به استاد آشتیانی آورده‌ام. اما در این رابطه سیاسی هم از دکتر یزدی دانستم که زمان در پاسخ من چنین نوشت:

«... در دیدار حضوری نکته‌ای را در مورد شادروان دکتر سیدجلال آشتیانی عرض فرمودید. موضوع به سال‌های ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ یعنی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برمی‌گردد که منجر به بازداشت آن مرحوم شد. متاسفانه در اسناد تاریخی نهضت مقاومت ملی که در اختیار دارم، گزارش ایشن امر را بیسا تکرده؛ ولی خلاصه به او قرار زیر است:

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه چندین بار اظهار علاقه کرده بود که با مرحوم آیت‌الله بروجردی دیدار داشته باشد؛ اما ایشان امتناع داشت. صدرالاشراف که هم با شاه، سابق و نزدیک بود و هم به مراجع، به قم و به دیدار آقای بروجردی رفت تا ایشان را قانع سازد که اگر شاه برای زیارت به قم آمد، آقای بروجردی ایشان را بپذیرد. آقای بروجردی پاسخ داده بود که اگر بیاید، از قم خارج خواهد شد. در

داشت. این اسناد را برای آقای سیدهادی خسروشاهی و مرحوم سیدجلال فرستاده‌ام. (شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات نزدیک، ج یک، ص ۲۷۷ و به بعد چاپ تهران)

دکتر یزدی در کتاب «جنبش دانشجویی» انتشار ماهنامه «مجموعه حکمت» را در قم، یکی از فعالیت‌های ارزشمند دوستان اسلام‌گرای ملی می‌نامد و فهرست مقالات منتشره در آن را که اکثرا از دوستان اسلام‌گرای ملی نقل می‌کند ولی فراموش می‌کند یاد بگیرد شود که «مسئولیت» با به اصطلاح «سردبیری» در مجله، در آن برهه از زمان، بر عهده نگارنده بوده و من مقالات آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، محمدباقر رضوی و... را هم از آنها می‌گرفتم و در مجله منتشر می‌کردم و سرانجام شایع شد که «مجله» کوان دوستان ملی‌گرا شده است که چنین بود و از نظر اینجانب، درج مقالات ارزشمند، از هر دانشمند و نویسنده‌ای یک کار مثبت و ارزشمند بود.

ارجمندرد آمریکا تا نمایندگی امام

دکتر یزدی پس از این مراحل - سرانجام در اواخر سال ۱۳۳۹ به آمریکا رد و در آنجا ضمن ادامه تحصیل در دانشگاه‌های معروف به خدمات اسلامی، به ویژه فعال‌سازی انجمن اسلامی دانشجویان - گروه فارسی‌زبان - پرداخت و در اواخر سال ۱۳۴۱ به بنیادی که به نمایندگی امام خمینی در غرب، به طور مکتوب مفتخر شد و تلاش خستگی‌ناپذیری را در سطح اروپا و آمریکا بر عهده گرفت.

من اجازه‌نامه امام خمینی، به دکتر یزدی که به تاریخ هشتم اردیبهشت ۱۳۵۴ در نجف اشرف صادر شده است، چنین بود:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی - ایده‌الله‌تعالی - مجاز و وکیل از قِبَل اینجانب می‌باشند در اخذ وجوه شرعیه از قبیل سهم مبارک امام - علیه‌السلام - و سهم سادات عظام و سایر وجوه شرعیه و ایصال آنها به اینجانب، و مجازند خمس از سهم مبارک امام - علیه‌السلام - را در اعلای کلمه حق و ترویج و تایید اسلام و سایر موارد مقوره شرعیه صرف نمایند. از جناب ایشان و سایر دوستان امید دعای خیر دارم. والسلام علیه و علیهم و رحمه‌الله و برکاته.

نامه‌ای آزمایشگاه

پس از این سفر کوچکی به قاهره، بعضی از هواداران عبدالناصر اقدام این دوستان را به‌عنوان همکاری مصر با انقلاب اسلامی ایران قلمداد کردند و حتی منشور امنیتی سرهنگ ناصر به نام «فتحی‌الدیب» کتابی تحت عنوان «عبدالناصر و ثوره ایران» - عبدالناصر و انقلاب ایران - نوشت و منتشر ساخت که در مادی مصر بعد بود عبدالناصر به انقلاب ایران کمک می‌کرد! و حتی این دوستان «اسوبانیالست - قومی - عربی!» مدعی شدند که قرار بود عبدالناصر در پاریس - «خفیگاه امام» - به دیدار ایشان بود و در آن نامه ایشان توضیح کافی و کامل درباره جریان سفر به مصر و اقامت در آن و آموزش روش جنگ‌های چریکی و اقدام مسلحانه را توضیح داده بود و من نامه را پس از «تعریب» و کپی در کتاب آورده که بسیار اثربخش بود. البته قبلا و در ایران، از آقای دکتر یزدی خواسته بودم که درباره اکاذیب منتشرشده توسط حسن حسینی در مجله هفتگی «اشراق» چاپ بیروت، توضیحی مرقوم دارند تا در فضل‌نامه: «تاریخ و فرهنگ معاصر» از «قم» منتشر می‌شد، دکتر یزدی که متأسفانه فرصت به دست نیامد و سه که ایشان در آمریکا مشغول معالجه بود، تلفنی از قاهره با ایشان تماس گرفتم که شرح ماجرا را طبق وعده مرقوم دارند و برای من بفرستند که گفتند: «من الان تحت معالجه شیمی‌درمانی هستم. به محض اینکه حالم ساعد شد حتما به وعده خود وفا خواهم کرد» و طولی نکشید که نامه توضیحی ایشان رسید که من آن چنین بود:

عکس‌ها: مدال آیت‌الله طالقانی از راست؛ سیدهادی خسروشاهی، آیت‌الله منتظری و آیت‌الله غروی

به نام خدا

برادر گرامی جناب آقای خسروشاهی

با سلام و آرزوی توفیق جلب رضایت حق و خدمت به ایران و اسلام.

از تلفن و اجواليسی صمیمانه تشکر می‌نمایم. در مورد مطالب آقای صبری از تاعریست‌های لبنان - جوابی را که خواسته بودید تهیه کردم، اما نتوانستم آن را به‌موقع بفرستم و آن مطالب گرفتار گردید. اکنون که باز دیگر آن را مطالعه فرمودید، از فرصت موجود استفاده کرده و جوابی را که تهیه شده است می‌فرستم. اما برای دقیق‌بودن مطالب که از جهات اجتماعی اهمیت دارند، باید به اصل آن نوشته مراجعه کرد. لطفا اگر آن را در دسترس دارید. اولا اسامی و تاریخ‌ها را در جوابیه من اصلاح بفرمایید، ثانیا یک نسخه از آن را برای من نیز بفرستید.

آدرس من در لبنان: ... دلبیل دیدیه

با تشکر و احترام - دکتر یزدی ۱۳۸۰/۶/۲۵

انقلاب اسلامی ایران و جمال عبدالناصر

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، گروهی از تاعریست‌ها (هواداران مرحوم جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور فقید مصر) چنین مطرح کردند که گویا دولت مصر در دوران ریاست‌جمهوری جمال عبدالناصر به انقلاب اسلامی ایران و رهبر فقید آن امام‌خمینی کمک می‌کرده است. این افراد به تفاهم‌نامه‌ای استناد می‌کنند که در سال ۱۹۶۴ میان هیئت اعزامی نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) به مصر، با نماینده ویژه ریاست‌جمهوری مصر امضا شده بود. اعتمادکنان این سند که من آن را واقع‌گرا می‌دانم، چنین است:

«... در دیدار مرحوم عبدالناصر از مبارزات ضداستبدادی و ضداستعماری ایران، به دیدار مراجع عظام نجف اشرف و سایر ملت‌ها و سازمان‌ها در افریقا و آسیا حمایت می‌کرده است. اما روابط جمعی از رهبران نهضت آزادی ایران با دولت جمال عبدالناصر و تفاهم‌نامه امضاشده، ارتباطی با امام‌خمینی و حرکت ایشان نداشته است. تشکیل یک سازمان ویژه برای سازماندهی مخفی و تدارک جنگ مسلحانه علیه رژیم شاه توسط جمعی از رهبران نهضت آزادی ایران، نه با اطلاع و نه با تایید آقای خمینی بود و نه تشکیل چنین سازمانی به اطلاع‌شان رسیده بود.

نه دولت مصر و نه کسانی که در خارج از ایران برای این کمک کردند، هیچ اطلاعی از این سازمان نداشتند. از همه مهم‌تر، امام‌خمینی که در نجف اشرف زندگی می‌کردند، اصلا از وجود چنین سازمانی اطلاع نداشتند. در دوران جنبش ملی نیز این توجه را داشتند و ارتباط بیرون و طهور بعد از کودتای ۲۸ مرداد، دکتر محمد مصدق، به هنگام بازگشت از سفرش به مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۳۳۱ در مصر توقف کرد و با ناصر، با جناب‌ایشان و سایر رهبران موجه مصر دیدار و گفت‌وگو کرد.

بعد از کودتای افسران آزاد در مصر و انحلال سلطنت، دولت جدید مصر به رهبری جمال عبدالناصر سیاست خارجی جدیدی در پیش گرفت که وجود خوشایند قدرت‌های سلطه‌گر مطلقه نبود. ناصر حاضر نشد در دست‌بندی‌های سیاسی - نظامی مدعی در تخاصمات میان دو بلوک شرق و غرب شرکت کند. او سیاست عدم تعهد در برابر قدرت‌های بزرگ را در پیش گرفت. به همراه تیتو، سوکارنو و نهرو جنبش غیرمتعهدها را پایه‌ریزی کرد. محور اصلی این سیاست، همان دیدگاه حکومت ملی دکتر مصدق بود که حاضر نشد در پیمان سنتو (بغداد) شرکت کند. این سیاست‌ها و دیدگاه‌ها توجه مردم کشورهای استعمارزده منطقه و به خود جلب کرد و برای ناصر، به‌عنوان رهبر «اسیوئیالیسم عرب» محبوبیت خاصی را به وجود آورد.

هنگامی که انگلیس، فرانسه و اسرائیل در ۱۹۵۷ به مصر حمله کردند، مردم منطقه به حمایت از مصر دست زدند. در ایران، با وجود دشمنی شاه با ناصر، او از محبوبیت در میان مردم برخوردار بود. در هنگام حمله به مصر، دانشجویان به‌عنوان همدردی با مردم مصر دست به تظاهرات زدند و با پلیس درگیر شدند. پس از آنکه نیروهای سه‌گانه به سرزمین مصر نتوانستند به اهداف سیاسی و نظامی خود دست پیدا کنند، با اجبار تحت فشار افکار عمومی مردم جهان مجبور به عقب‌نشینی شدند. مردم ایران این پیروزی را جبران کردند.

در آن زمان هواداران دکتر مصدق در سازمان

سفر دسته‌جمعی به قم برای دیدار و گفتگو با علامه طباطبایی و سایر مدرسین حوزه

«نهضت مقاومت ملی ایران» متشکل شده بودند و علیه حکومت کودتای نظامی ۱۹۵۳ مقاومت و مبارزه می‌کردند. به دلیل پیروزی مصر و به طرفداری از حقوق ملت دلیرانه مردم پیروت‌سعید رسیدند و در برابر نیروهای مهاجم، نهضت مقاومت ملی ایران، جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور فقید مصر) چنین مطرح کردند که گویا دولت مصر در دوران ریاست‌جمهوری جمال عبدالناصر به انقلاب اسلامی ایران و رهبر فقید آن امام‌خمینی کمک می‌کرده است. این افراد به تفاهم‌نامه‌ای استناد می‌کنند که در سال ۱۹۶۴ میان هیئت اعزامی نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) به مصر، با نماینده ویژه ریاست‌جمهوری مصر امضا شده بود. اعتمادکنان این سند که من آن را واقع‌گرا می‌دانم، چنین است:

«... در دیدار مرحوم عبدالناصر از مبارزات ضداستبدادی و ضداستعماری ایران، به دیدار مراجع عظام نجف اشرف و سایر ملت‌ها در افریقا و آسیا حمایت می‌کرده است. اما روابط جمعی از رهبران نهضت آزادی ایران با دولت جمال عبدالناصر و تفاهم‌نامه امضاشده، ارتباطی با امام‌خمینی و حرکت ایشان نداشته است. تشکیل یک سازمان ویژه برای سازماندهی مخفی و تدارک جنگ مسلحانه علیه رژیم شاه توسط جمعی از رهبران نهضت آزادی ایران، نه با اطلاع و نه با تایید آقای خمینی بود و نه تشکیل چنین سازمانی به اطلاع‌شان رسیده بود.

نه دولت مصر و نه کسانی که در خارج از ایران برای این کمک کردند، هیچ اطلاعی از این سازمان نداشتند. از همه مهم‌تر، امام‌خمینی که در نجف اشرف زندگی می‌کردند، اصلا از وجود چنین سازمانی اطلاع نداشتند. در دوران جنبش ملی نیز این توجه را داشتند و ارتباط بیرون و طهور بعد از کودتای ۲۸ مرداد، دکتر محمد مصدق، به هنگام بازگشت از سفرش به مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۳۳۱ در مصر توقف کرد و با ناصر، با جناب‌ایشان و سایر رهبران موجه مصر دیدار و گفت‌وگو کرد.

بعد از کودتای افسران آزاد در مصر و انحلال سلطنت، دولت جدید مصر به رهبری جمال عبدالناصر سیاست خارجی جدیدی در پیش گرفت که وجود خوشایند قدرت‌های سلطه‌گر مطلقه نبود. ناصر حاضر نشد در دست‌بندی‌های سیاسی - نظامی مدعی در تخاصمات میان دو بلوک شرق و غرب شرکت کند. او سیاست عدم تعهد در برابر قدرت‌های بزرگ را در پیش گرفت. به همراه تیتو، سوکارنو و نهرو جنبش غیرمتعهدها را پایه‌ریزی کرد. محور اصلی این سیاست، همان دیدگاه حکومت ملی دکتر مصدق بود که حاضر نشد در پیمان سنتو (بغداد) شرکت کند. این سیاست‌ها و دیدگاه‌ها توجه مردم کشورهای استعمارزده منطقه و به خود جلب کرد و برای ناصر، به‌عنوان رهبر «اسیوئیالیسم عرب» محبوبیت خاصی را به وجود آورد.

هنگامی که انگلیس، فرانسه و اسرائیل در ۱۹۵۷ به مصر حمله کردند، مردم منطقه به حمایت از مصر دست زدند. در ایران، با وجود دشمنی شاه با ناصر، او از محبوبیت در میان مردم برخوردار بود. در هنگام حمله به مصر، دانشجویان به‌عنوان همدردی با مردم مصر دست به تظاهرات زدند و با پلیس درگیر شدند. پس از آنکه نیروهای سه‌گانه به سرزمین مصر نتوانستند به اهداف سیاسی و نظامی خود دست پیدا کنند، با اجبار تحت فشار افکار عمومی مردم جهان مجبور به عقب‌نشینی شدند. مردم ایران این پیروزی را جبران کردند.

در آن زمان هواداران دکتر مصدق در سازمان

سفر دسته‌جمعی به قم برای دیدار و گفتگو با علامه طباطبایی و سایر مدرسین حوزه

«نهضت مقاومت ملی ایران» متشکل شده بودند و علیه حکومت کودتای نظامی ۱۹۵۳ مقاومت و مبارزه می‌کردند. به دلیل پیروزی مصر در برابر نیروهای مهاجم، نهضت مقاومت ملی ایران، دلیرانه مردم پیروت‌سعید رسیدند و در برابر نیروهای مهاجم، نهضت مقاومت ملی ایران، کمک از مردم کشور مصر دریافت کرد. همراه با یک قطعه فرش ایرانی به مردم قهرمان پیروت‌سعید هدیه کرد. در من این قالیچه یافته شده بود: «هدیه نهضت ملی ایران به شهر قهرمان پیروت‌سعید». این عکس و فرش همراه آنان به کاردار سفارت مصر در تهران تحویل داده شد و آن را همراه خود به مصر برد که در موزه شهر پورت‌سعید نگهداری می‌شده است.

اساس نزدیکی مصر با ایران و مصر از طرف دیگر دیکور مبارزه ناراحتی و نگرانی شاه و دولت ایران شد. به‌طوری‌که در جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ (پنجم ژوئن ۱۹۶۳) و سرکوب مردم، مقامات دولت ایران حرکت اصلی مبارزه را «نایدی مصر» اعلام کردند. یکی از اتهامات رژیم به انقلابیون نهضت آزادی، که در دادگاه نظامی محاکمه می‌شدند، (۱۹۶۴) ایران دوستی و حمایت از مبارزات مردم مصر بود.

در اوایل دهه ۱۹۶۰، تحت تأثیر چندین عامل درونی و بیرونی، ضرورت سازماندهی مخفی و مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه به طور جدی در میان مبارزین ایران مطرح شد. عوامل داخلی مؤثر در این جهت‌دنی به طور اجمال عبارت بودند از: سرکوب مبارزات ملی - دمکراتیک و محاکمه سران و فعالیت ملی و ملی - مذهبی، کشتار مردم در قیام ۱۵ خرداد (ژوئن ۱۹۶۳) و سودمندشن راه‌های مو نوع مبارزه سیاسی، علنی و قانونمند، توجه و گرایش به مبارزه مخفی، درواقع بی‌نمردانستن مبارزات علنی محبوب می شد.

بعد از کودتای نظامی سال ۱۳۳۲ (اکوست ۱۹۵۳) توسط آمریکا و انگلیس و سرکوبی حکومت ملی دکتر مصدق، مبارزات ملی در شکل مخفی و زیرزمینی -در سازمان نهضت مقاومت ملی - ادامه یافت. اما از سال ۱۳۳۸ (۱۹۵۹) تغییراتی در وضع سیاسی جهان و منطقه رخ داد. به‌طوری‌که مبارزان ملی و هواداران دکتر مصدق، زمان را برای مبارزه سیاسی و علنی، پارلمانارتیستی مساعد یافتند. براساس این، ابتدا جبهه ملی (دوم) و سپس نهضت آزادی ایران فعالیت خود را آغاز کردند. هنگامی که شاه در اوایل دهه ۱۹۶۰ برنامه «انقلاب سفید» خود را مطرح کرد، با مخالفت جدی علمای ایران روبه‌رو شد. این مخالفت‌ها که عمدتا درباره تقسیم اراضی و اعطای حق رای به زنان بود، به درگیری‌های بیشتر و مطالبات گسترده‌تر و در نهایت به قیام ۱۵ خرداد (ژنجم ژوئن ۶۳) و کشتار مردم، حمله به مدرسه فیضیه در قم و بازداشت و دستگیری امام خمینی و تبعید به ترکیه منجر شد. رهبران و فعالان نهضت آزادی ایران که در بازداشت به سر می‌بردند، در داخاه نظامی محاکمه و به زندان‌های مختلف محکوم شدند. بار دیگر زندان‌ها از مبارزان، اعم از ملی - مذهبی، غیرمذهبی، از دانشگاهیان و روحانیان پر شد. جو رعب و وحشت بر جامعه مستولی شد.

در چنین شرایطی بود که مبارزان سیاسی از هر گرایشی، به این جمع‌بندی رسیدند که راه پرسر استبدادی مستبد را با مسلح و بی‌رحم و خون‌ریزی وابسته به بیگانه جز با اسلحه نمی‌توان سخن گفت. از این زمان به بعد از میان گروه‌های سیاسی - جمعی به فکر سازماندهی مخفی و تدارک مبارزه مسلحانه افتادند. بنا توجه به اینکه ساواک از سوی آمریکا، انگلیس و اسرائیل آموزش دیده و سازماندهی شده بود و از کارایی سطح بالایی برخوردار بود، سازماندهی مخفی نیازمند آگاهی از علم سازماندهی مخفی و دریافت آموزش‌های مناسب با آن بود.

علاوه‌براین، در اوایل دهه ۱۹۶۰ چندین حادثه بزرگ و مهم در جرخ از ایران نیز اتفاق افتاد که بر موضع‌گیری مبارزان ایرانی، به‌ویژه نسل جدید و جوان، اثر گذاشت. ازجمله این حوادث پیروزی اسطوره‌وار فیدل کاسترو در کوبا، جبهه آزادی‌بخش الجزایر و جنگ ویتنام بود. جمعی از مارکسیست‌های ایرانی برای کمک به جنبش کوبا و ویتنام سفر کردند. مبارزان مسلمان ملی - مذهبی نهضت آزادی ایران، به طور طبیعی، براساس گرایش‌ها و علاقه‌مندی‌های فکری، به الجزایر و مصر جبهه دوختند. مصر در آن زمان رهبری دنیای عرب و در مبارزه با استعمار و از جنبش‌های آزادی‌بخش کشورهای آفریقایی و خاورمیانه حمایت می‌کرد. جنبش آزادی‌بخش الجزایر مورد حمایت مصر بود و کمک‌های مالی و نظامی دریافت می‌کرد. همان‌طور که اشاره شد، روابط مصر و ایران به‌شدت تیره شده و به هم خورده بود. در چنین شرایطی و با توجه به آنچه اجمالا بیان شد، نمایندهای از طرف نهضت آزادی ایران برای تماس و مذاکره و جلب همکاری به الجزایر رفت و با رهبران جدید به کفت‌وگو پرداخت. مقامات دولت جدیدالتاسیس الجزایر، با وجود علاقه‌مندی و استقبال قادر به کمک موثری نبودند. درایمیان دیدار و گفت‌وگو با مقامات مصری به نتیجه رسید. هیئتی برای مذاکره ابتدا به بن (سوئیس) و سپس به قاهره درسفت. در نهایت سازمان مخصوص اتحاد و عمل (سماع) تشکیل شد و داوطلبان از ایران به قاهره اعزام شدند و در مراکز معینی دوره‌های کوتاهی را آموزش دیدند.

این همکاری جمعا تا دو سال ادامه داشت. در این مدت دولت مصر دو آپارتمان، با حداقل امکانات در